

توسعه نظامهای سیاسی اروپایی

●● از: دکتر احمد نقیب زاده

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دانشگاه تهران

ظهور رژیمهای سیاسی مردمی که منشاء تفاوت‌های تازه‌ای شد، و بالاخره ساخت یافت (structuration) نظامهای حزبی که به هر يك از جوامع پلورالیست قاره قدیم وجه خاصی بخشید. مسلماً این کشمکشها به هم وابسته و گاه از نظر زمانی متداخل است؛ اما تفکیک آنها از هم برای تهیه يك الگوی تاریخی از بُعد تحلیلی امری ناگزیر است. چنین تفکیکی امکان توضیح درباره يك رشته متغیرهای تعیین کننده را که خود گواه تحقق صور مختلفی از توسعه سیاسی در تاریخ اروپاست فراهم می‌سازد.

الف - شکل‌گیری دولت - ملت

چگونه دولت - ملت در کشورهای مختلف اروپا به ظهور رسید؟ با چه انگیزه‌ای؟ در چه شکلی؟ پاسخ به این پرسشها باید مبین نخستین تفاوت‌هایی باشد که امروزه راقم نظامهای سیاسی معاصر

* این متن ترجمه قسمتی از کتاب «توسعه سیاسی» نوشته پرفسور برتران بدیع جامعه‌شناس برجسته ایرانی تبار فرانسوی است. متن کامل کتاب در دست انتشار است.

بازگشت به این بینش که توسعه سیاسی را باید به طور موردی و در قالب زمان بررسی کرد، ما را به درک تجربه‌های شهودی هر جامعه رهنمون می‌شود و از این طریق می‌توانیم ویژگیهای يك جامعه را در پرتو روند عام مبتنی بر تاریخ جهانی مورد ملاحظه قرار دهیم. وقتی این روش را در مورد اروپای باختری به کار بگیریم باید به سه کشمکش پی‌درپی توجه کنیم که به تفاوت‌های اساسی که هنوز هم نظامهای سیاسی اروپا را از هم متمایز می‌سازد شکل بخشیده است. نخستین کشمکش مربوط به شکل‌گیری دولت - ملت است که در ابعاد مختلف و گونه‌های متفاوت صورت پذیرفت؛ سپس

دو جهت مناسب بود: یکی اینکه برای هماهنگی‌های کارآمد اقتصادی و چرخه تجاری به اندازه کافی وسیع به نظر می‌رسید، و دوم اینکه برای جلوگیری از تسلیم فعالیت‌های اقتصادی و شهری در برابر حلقه‌های متصلب، به اندازه کافی محدود بود.^۲

این گونه تبیین اقتصادی از پیدایش دولت - ملت، مسلماً جنبه جزء نگرانه دارد؛ ولی دست کم متضمن این امتیاز است که به والرشتاین اجازه می‌دهد به توضیح نخستین منبع تمایز بین نظام‌های سیاسی اروپائی بپردازد. جوامع حاشیه غربی اروپا که مستقیماً تحت تأثیر زیربنای جدید اقتصادی قرار داشتند توانستند آسانتر در قالب دولت - ملت قد علم کنند. طبعاً سیل منابع اقتصادی و پولی امکان جهش سریع دستگاه دیوانی و حمایت سیاسی از فعالیت‌های صنعتی و تجاری نخبگان اقتصادی را فراهم می‌ساخت. برعکس، جوامع کشاورزی اروپای مرکزی و شرقی مدت زمان زیادی به تمرکز سیاسی ضعیفی بسنده کردند که محیط مناسبی برای اشرافیت مسلط زمیندار فراهم می‌آورد. بدین سان، والرشتاین می‌تواند نتیجه بگیرد که از بدو رنسانس و طی نزاع شرق و غرب اروپا، عوامل اقتصادی بین‌المللی زمینه نخستین تقابل را در توسعه سیاسی اروپا به وجود آورده‌اند.

در عین حال، ناگزیریم در ورای این تعمیمها بپذیریم که در مجموع، دستاورد این تبیین مورد منازعه است. یک بینش صرفاً اقتصادی از توسعه در برابر توالی حوادث، پاسخگو نیست: دولت در غرب از قرون ۱۳ و ۱۴ و در اوج دوره توسعه اقتصاد کشاورزی شکل گرفت؛ بعلاوه تز پیشنهادی والرشتاین با کارکردهای دولت که بیشتر نگران تضمین منافع روستا بود تا جامعه شهر تجاری، چندان سازگار نیست، بویژه که چنین ذهنیتی به نقشه‌ای بحث‌انگیز در مورد پیدایش دولتها می‌انجامد: این ذهنیت مبتنی بر این است که شکل‌گیری دولت از انگلستان و هلند شروع شده، درحالی که فی الواقع این کار به گونه‌ای آرام در فرانسه و اسپانیا صورت پذیرفت. شکست والرشتاین احتمالاً بیشتر به دلیل سربازدن او از ادخال عوامل اقتصادی در مجموعه وسیعتری از عوامل اجتماعی و همچنین به دلیل جاه‌طلبی او در ارائه تبیینی صرفاً زیربنائی از تکوین نظام‌های سیاسی است؛ درحالی که جامعه‌شناسی تاریخی، برعکس باید به نسبت عامل اقتصادی و تفاوت بودن تأثیر این عامل از دوره‌ای به دوره دیگر توجه کند.

۲) مسیرهای مختلفی که دولتهای مطلقه اروپا طی کرده‌اند: الگوی پری‌آندرسون

همین عدم هماهنگی بین اروپای غربی و اروپای شرقی محور کارهای آندرسون را هم تشکیل می‌دهد که مانند والرشتاین ملهم از تفسیری اجتماعی - اقتصادی از توسعه تاریخی جوامع است.^۳ باوجود این، روش آنها یکسان نیست: اگر برای والرشتاین تفاوت جوامع، ناشی از موضع اصلی آنها در نظام اقتصادی بین‌المللی دوره رنسانس است، برای آندرسون بنیان این تفاوتها در ویژگی راههای توسعه‌ای است که هر یک از این جوامع در پیش گرفته‌اند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد خطوط دو مکتب ترسیم می‌شود که

است: اول اندازه، بعد امکانات و همچنین داده‌های اساسی عملکرد و بویژه قدیمی‌ترین شاخصه‌هایی که بر ساختارهای سیاسی مرکزی و روابط مرکز - پیرامون آنها مسلط بوده است.

تاکنون دو نوع تحلیل در این باره به کار گرفته شده است: تحلیل اول که به تاریخنگاری مارکسیست نزدیک است و بر عوامل تعیین‌کننده اجتماعی - اقتصادی تأکید دارد و اینکه این عوامل از یک نقطه جغرافیائی به نقطه دیگر تفاوت می‌کند؛ تحلیل دوم که بیشتر حالت ترکیبی دارد، بر آن است که مجموعه‌ای از متغیرهای سیاسی تر و مرتبط با فرهنگ مردمان مورد نظر را به تبیین اول اضافه کند.^۱

۱- الگوهای جغرافیائی - اقتصادی (ژئواکونومیک)

۱) توسعه اقتصادی نابرابر در زمان رنسانس: الگوی والرشتاین

الرشتاین در کتاب مهمی به تأیید این نکته می‌پردازد که ریشه‌های دولت - ملت با تغییرات عمیق اقتصادی که از اواسط قرن پانزدهم تا آخر قرن هفدهم اتفاق افتاده درهم آمیخته است.^۲ چنین تحولات مهمی که با توسعه فنی ارتباط نزدیک دارد، موجب یک تقسیم کار واقعی بین نواحی مختلف جغرافیائی جهان شده است. اگر نظر این نویسنده را بپذیریم، این تحولات همچنین منشاء تفاوتها و نابرابریهایی شده که بعداً بین نظام‌های سیاسی اروپائی پدید آمده است.

در واقع، این حوزه پیرامونی اقیانوس اطلس بود که توانست با تسلط بر مبادلات تجاری و احراز انحصار رفت و آمد دریائی و گسترش به سوی ماوراء بحار، از این تحولات بهره‌مند شود. برعکس نواحی مرکزی و شرقی قاره قدیم که در این کشمکش از موقعیت خوبی برخوردار نبود مجبور به تحمل چنان واگشتهای اقتصادی شد که به تمرکز در حوزه فعالیت‌های کشاورزی بسنده کرد. انگلستان و هلند و تا حدی فرانسه به عنوان مراکز اقتصادی اروپا دنباله کار شهرهای ایتالیا را گرفتند.

الرشتاین یادآور می‌شود که این دگرگونیها می‌توانسته به تولد یک امپراتوری جدید بینجامد، ولی برعکس، در مناطق کامیاب از نظر اقتصادی به ظهور مراکز متعددی کمک کرد که بر سرزمینهای کم‌وبیش وسیعی نظارت پیدا کردند و توانستند خود را در قالب دولت - ملت پایدار سازند. چنین تغییرات چشمگیری در تاریخ جوامع، می‌تواند به صورت مختلف تبیین شود: از یک سو تأثیر ساختارهای فنودالی موجود، نخبگان جدید را ناگزیر از مصالحه با سینیورهای می‌کرد که محدوده عمل این مراکز جدید را ترسیم می‌کردند؛ از سوی دیگر بورژوازی تجاری هم که نگران استقلال و حفظ شهرهای متعلق به خود بود، به طریق اولی به شکل‌گیری این مراکز جدید با شعاع متوسط کمک می‌کرد. این حوزه‌های متوسط از

اولی نظام بین‌المللی را به عنوان پایه تحلیل برمی‌گزیند و برای روشن کردن شرایط شکل‌گیری این نظام و تفاوت‌های سیاسی که به دنبال آورده است به تاریخ متوسل می‌شود؛ و دومی دولتهای مطلقه‌ای را که در پایان دوره قرون وسطی به وجود آمدند به عنوان واحدهای تخفیف‌ناپذیر تلقی می‌کند و از تحقیقات تاریخی برای درک ویژگی‌هایی استفاده می‌کند که راقم تکوین هر یک از این واحدها بوده است. بدین‌سان، این هر دو بینش موفق شدند از بینش صرفاً اقتصادی فاصله بگیرند.

درواقع آندرسون ملاحظه می‌کند که دولتهای مطلقه در ورای شباهتهائی که دارند شاهد اشکال مختلفی از توسعه سیاسی بوده‌اند. اگر این تفاوتها در ابتدا حالت موردی دارد، برحسب اینکه این دولتها در شرق یا غرب رودخانه الب جای گرفته باشند حالت جمعی به خود می‌گیرد. مزیت الگوی پیشنهادی این نویسنده، غیر از توضیح تفاوتها بر مبنای شرایط بی‌واسطه شکل‌گیری دولت - ملت، توجه به ریشه‌های دورتر آن نیز هست که با سؤال در مورد تأثیر تفاوت ساختارهای اجتماعی - اقتصادی دوره قبل از دولتهای مطلقه به طرح مسئله می‌پردازد.

۲-۱) - فنودالیتة غربی و فنودالیتة شرقی [اروپا]

آندرسون احتجاجات خود را بر این نکته بنا می‌کند که غرب شاهد يك نظام فنودالی قدیمی‌تر، ساختاری تر و فشرده‌تر نسبت به فنودالیتة اروپای شرقی بوده است. اروپای شرقی خیلی دیرتر به کشف فنودالیتة دست یافت. به عبارت دیگر، اروپای شرقی فنودالیتة را وارد کرد و برچنان واقیعت اجتماعی تحمیل نمود که چندان پذیرای این وصله نبود.^۵ بویژه ابعاد خاص سرزمینهای اروپای شرقی مانع از استقرار يك ساختار فنودالی از نوع هرمی آن در قالب روابط پیچیده حاکمیت سلطان بر فنودالها شده، درحالی که این وضع در قرون وسطی بر اروپای غربی حاکم بوده است. این تفاوتها اثر خود را بر توسعه بعدی جوامع سیاسی اروپا گذاشت.

اروپای غربی با ساختارهای متنوع، روابط نمایندگی و تشکلهای واسطه‌ای خو گرفت و توانست با حفظ نهادهای سیاسی (اتاژنو و [مجلس طبقات سه‌گانه]، پارلمان، تدابیر تحدید امتیازات مالی و پولی سلطان) که تاحدی قادر به تحدید و کنترل قدرت مراجع مرکزی بود عصر ساخت ملی و دولت مطلقه را پشت سر گذارد. برعکس، ضعف ساختارهای فنودالی در شرق اروپا عملاً راه را برای اوج‌گیری اقتدار مرکزی در نظامهای سیاسی روس یا پروس بازگذاشت. یعنی به جای مساعدت به ظهور نهادهای نمایندگی و تحول روابط شاه و اشراف، به ادغام کامل اشرافیت در ساختارهای جدید سیاسی متمرکز که فاقد تنوع و تفاوت بودند انجامید. به این تقابل باید تأثیر تجربه متفاوت در زمینه مالکیت را هم افزود. آندرسون یادآور می‌شود که فنودالیتة غرب اروپا بسیار متأثر از سنتهای حقوق رم و بویژه تفکیک آشکاری بود که این حقوق بین حقوق عمومی سلطان و حقوق خصوصی مالکیت انجام داده بود.^۶

این تفکیک که در شرق اروپا شناخته شده نبود به گونه‌ای مضاعف به تمایز توسعه سیاسی در غرب کمک می‌کرد. در درجه اول، این تفکیک چارجوبی حقوقی بر دولتهای مطلقه درحال تولد تحمیل کرد که راه را بر حقوق طبیعی که بر هیچ نوشته‌ای مبتنی نباشد هموار می‌ساخت و سپس زمینه رشد حقوق اساسی را که قادر به تعریف و عقلانی کردن قدرت پادشاه باشد مهیا کرد اما افزون بر این، چنین تفکیکی پایه مناسبی برای توسعه سرمایه‌داری شهری فراهم می‌کند که نطفه تحولات اقتصادی و اجتماعی آینده است. در مقابل علم حقوق و مسیر اقتصادی خاص در غرب، اروپای شرقی برعکس در چارجوبه نظام اجتماعی مبتنی بر کشاورزی، زمینه ساز ظهور رژیمهای اقتدارگرا بود.

بدین‌سان، آندرسون در پرتو تحلیل تاریخی فنودالیتة به این نتیجه رسید که نظریه تك خطی توسعه بنیان مرصوسی ندارد و يك مرحله تاریخی، خودبه‌خود به مرحله دیگر منتهی نمی‌شود، بلکه دوره تکوینی و ویژگیهای ادوار قبل از آن اثر عمیقی بر این تحول می‌گذارد. همه این جوامع به يك شیوه به مرحله ساخت دولت - ملت نرسیده‌اند. این تفاوتها ما را به اهمیت تجربه سیاسی ملموسی که این جوامع پشت سر گذاشته‌اند واقف می‌سازد.

۲-۲) - شرایط بلاواسطه ساخت دولت - ملت

تفاوتهای ریشه‌ای فوق به گونه‌ای کم‌وبیش مستقیم بر شرایط بلاواسطه قبل از شکل‌گیری دولت - ملت اثر می‌گذارد. این شرایط در شرق و غرب اروپا عمیقاً متفاوت بود. آندرسون در این باره یادآور می‌شود که استقرار دولت متمرکز در بخش غربی قاره اروپا تحت تأثیر تجدید سازمان قدرت اشرافیت در برابر تحول جهان روستا و بویژه در برابر صعود بورژوازی تجاری ماقبل سرمایه‌داری بوده است.^۷ بدین‌سان، پادشاهی مطلقه حاصل ضرورت آشتی بین تداوم قدرت سیاسی اشراف و تقویت کارائی اقتصادی نخبگان جدید بورژوازی بوده که اساساً با فروپاشی جامعه فنودال ارتباط پیدا می‌کرد و به همین دلیل در پختگی و میزان جا افتادگی با نوع فنودالیتة هر جامعه تناسب داشت.

پیدایش دولت مطلقه در شرق هم به نوبه خود به نیاز دیگری پاسخ می‌داد که با آنچه در جامعه غربی دیدیم متفاوت بود و به همین دلیل شکل متفاوتی از توسعه سیاسی را هم به دنبال داشت. جوامع کشاورزی که در شرق رود الب قرار داشتند با تحریکات تمرکزگرای نشأت گرفته از توسعه اقتصادی شهری و ماقبل سرمایه‌داری آشنا نبودند. این جوامع برعکس با بحرانی روستائی مرتبط با توسعه تدریجی روستاها زوربو بودند که نشان آن افول سرواز و شورشهای دهقانی بود. ضرورت مقابله با چنین آسیبهای سخت، خود مستلزم انصراف از پاره‌ای امتیازات اشراف روس و پروس به نفع يك قدرت مرکزی بود که قادر باشد این آشوبها را مهار و از طریق اعمال زور به تقویت سرواز و شیوه تولید موجود بپردازد.^۸ اما آندرسون نشان می‌دهد که شکل‌گیری مرکز در اروپای شرقی بیشتر از الزامات موازنه بین‌المللی و نیاز شدید به ایجاد سد در

مالکیت، اختلاط میراث رُم - ژرمنی... هم مؤثر است. با در نظر گرفتن این تفاوت‌های جزئی، مزیت الگوی آندرسون این است که بر اساس يك صورت مسئله بالایش شده مارکسیست به تبیین منسجمی از چندگونگی اشکال تمرکزگرایی در دوره رنسانس می پردازد. صورت مسئله جدید همچنین پیوندی بین تولد دولتهای غربی و بحران فتودالیت به برقرار می سازد و توسعه نابرابر دولتهای معاصر را با رجوع به گذشته فتودالی آنها تفسیر می کند.^{۱۱} اما این برداشت علیرغم احتیاط لازم نمی تواند تمامی ابعاد دگرگونی سیاسی و انواع آن را مدنظر قرار دهد. تأکید این بینش بر عامل اقتصادی سبب بی توجهی آن به پاره ای متغیرهای فرهنگی می شود که در عین حال بر ساخت دولت - ملت تأثیر گذاشته و پاسخی به تفاوت گذارهای مشخص بوده است.

۲- الگوی جغرافیائی - سیاسی (ژئوپلیتیک) اشتین رکان

تحلیلهای رکان بر مبنای ملاحظات فوق اقتصادی دقیقاً تکمله ای بر توضیحات آندرسون از شرایط توسعه سیاسی در اروپاست و در عین حال این تحلیلهای بلندپروازی و روش خاص خود را دارد. رکان فقط در پی نشان دادن چندگونگی شرایط قبل از پیدایش دولت - ملت نیست، بلکه همچنین در پی ایجاد سلسله ای از متغیرهاست که از پایان قرون وسطی تا امروز به هر یک از جوامع اروپائی ویژگی هائی بخشیده است. به این منظور، وی متغیرهای مقدماتی مربوط به ایجاد دولت و ملت را از متغیرهای وابسته ای که به زندگی حزبی امروز مربوط می شود از هم تفکیک می کند. از این رو، شکل گیری دولت - ملت نقطه عزیمت این تحلیل و اولین مرحله در تفاوت گذاری بین نظامهای سیاسی محسوب می شود. رکان تحلیل خود را از پرسش در مورد طبیعت متغیرهای مقدماتی و روندهای متفاوت تمرکز سیاسی در دوره بعد از قرون وسطی آغاز می کند. بدین ترتیب، وی موفق به تهیه يك نقشه ذهنی از اروپای قرون شانزدهم و هفدهم می شود که در برگیرنده این تفاوتهاست.^{۱۲}

۱) تعیین کنندگی متغیرهای توضیحی

رکان با طرد هرگونه جزمیت تک بعدی چنین می پندارد که هر مرحله از توسعه سیاسی حاصل تلفیق سه رشته متغیر است: متغیرهای اقتصادی و همچنین متغیرهای سرزمینی که تعیین کننده نفوذ مرکز در پیرامون اند و متغیرهای فرهنگی که امکان بررسی میزان انسجام ملی نظام مورد مطالعه را فراهم می آورند.

این متغیرها خصوصیات دقیقی پیدا می کنند که برای ملاحظه مرحله مقدماتی توسعه یعنی شکل گیری دولت - ملت مناسب دارند. چنین است که رکان تراکم جریانهای تجاری و قوام شبکه مبادلاتی را که در آغاز رنسانس بین شهرهای اروپائی به وجود آمد به عنوان متغیرهای اقتصادی مبین ایجاد دولت - ملت تلقی می کند.

برابر قدرتهای غربی نشأت می گرفته است که در پناه ساختارهای جدید دولتی به برتری نظامی تهدید کننده ای دست یافته بودند. از این رو، ساخت دولت - ملت در جوامع اروپای شرقی از بالا و برای مقابله با تهدیدهای مضاعف داخلی و خارجی و در پاسخ به ضرورتی دوگانه یعنی ضرورت پلیسی در داخل و ضرورت نظامی در خارج صورت گرفته است.^۱ تحقق این امر در شرق با تأخیر و به گونه ای وارداتی به انجام رسیده است.

بدین دلیل، مراکز جدید در شرق و غرب میانی و عملکرد یکسانی نداشتند. توجه به این تفاوت مضاعف به آندرسون امکان داد پاره ای از ویژگیهای ساختاری عمده ای را توضیح دهد که نظامهای سیاسی اروپای شرقی را در مقابل نظامهای اروپای غربی قرار می دهد. نویسنده، ابتدا به میلیتاریسمی اشاره می کند که وجه ممیزه دولتهای شرقی بوده و اهمیت تأثیر عوامل نظامی را بر تمرکزگرایی نشان می دهد. از قرن هفدهم دستگاه اداری دولت پروس عملاً در دست سلسله مراتب نظامی بود که بر امور مالی و امور عمومی و حکومتهای محلی هم نظارت داشت. همین پدیده را می توان در اتریش و تا حدی در روسیه مشاهده کرد؛ پدیده ای که برای مدتی طولانی و حتی تا امروز یکی از وجوه تمایز توسعه سیاسی در شرق الب را تشکیل داده است. ولی دولتهای جدید اروپای شرقی می بایست سازماندهی خود را بر مبنای این فرض قرار دهند که اشراف تنها طبقه سیاسی هستند که می توانند همراه نظامیان مناصب عمده دیوانی و حکومتی را در دست گیرند. برعکس، نظامهای سیاسی غربی می بایست به زودی آغوش خود را به روی نخبگان جدید بورژوازی باز و نظامی ایجاد کنند که بر پایه پول بچرخد. نتیجه این شد که در شرق اختلاط شدیدی بین سیاست مرکز جدید و دفاع از منافع اشراف زمیندار به وجود آمد (واگشت در استقلال شهرها، جا افتادن سرواز، سرکوب شورهای دهقانی) و در غرب سیاستی دوگانه پیش آمد که هم حافظ منافع اشراف بود و هم به جهش تجارت و صنعت کمک می کرد (حذف پاره ای موانع گمرکی در داخل، توسعه سرمایه گذاریها، جهش اقتصاد دولتی، تأسیسات استعماری...)^{۱۰} این داده ها به رشد همزمان دو شکل متفاوت منازعه کمک کرد. دولت اشرافی شرقی ناچار دهقانان را مخالف عمده خود تلقی می کرد و از آنها بازیگرانی انقلابی می ساخت. برعکس، توسعه سیاسی در غرب در جهت شکل دهی به يك تقابل مضاعف پیش رفت؛ یعنی تقابل اشراف و دهقانان و تقابل اشراف و بورژواها.

بدین سان، غنای روش آندرسون در این است که با تکیه بر تعیین کنندگی عامل اقتصاد به تحلیل تاریخی تفاوتهای توسعه سیاسی می پردازد. در وهله اول نویسنده موفق می شود مشخص سازد که در ورای مقوله صرف شیوه تولید فتودالی، نظامهای فتودالی چندگونه بوده و توجه به این چندگونگی تنها وجهی است که ما را به مطالعه ساخت ملت و چندگونگی اشکال این ساخت رهنمون می شود. بعلاوه، وی روشن می سازد که تفاوت در عوامل اقتصادی تنها به داده های زیربنائی (زیست محیطی، فنی، جمعیتی) مربوط نمی شود بلکه عناصر کمتر مادی (سازمان حقوقی

می شود تفاوت دارد. این یا آن حوزه می توانست از ترقی یکسانی در اقتصاد بازرگانی بهره مند شود؛ ولی حوزه اول سریعاً شاهد ظهور دولتهای ملی ساخت داری شد که بر سرزمینهای وسیعی نظارت داشتند و حوزه دوم برعکس مدتها زیرسلطه شبکه ای از دولت - شهرهای کم و بیش مستقل از یکدیگر قرار گرفت. بدین سان، منبع دیگری از ناهمگونگی در توسعه سیاسی اروپائی چهره می نماید و نشان می دهد که تفاوت شرق و غرب تنها در یک تضاد ساده خلاصه نمی شود بلکه دست کم سه صورت از دگرگونی سیاسی در مقابل هم قرار می گیرد: یک اقتصاد شهری پررونق و موجد شکل گیری دولتهای ملی در غرب و یک اقتصاد روستائی مولد نظامهای دولتی اقتدارگرا در شرق و رونق اقتصادی مولد میکرو دولتهای فاقد پیرامون در مرکز.

رگان این تعارض جدید را به ویژگی سرزمینی حوزه تجاری اروپای مرکزی یعنی به مجموعه ملاحظات ژئوپلیتیک ربط می دهد. اگر مراکز جدید توانستند در حوزه پیرامونی شرقی و غربی به راحتی بر منطقه وسیعی اعمال نظارت کنند، ستون فقرات قاره وارث شبکه ای از شهرهای بازمانده از امپراتوری رمن شد که هیچ یک نمی توانست بر دیگران سلطه پیدا کند یا در پیرامون خود به سرزمینهای غنی دست یابد. جهش اقتصاد تجاری در این منطقه از اروپا به جای آنکه موجد دولتهای ملی گردد به تشدید رقابت و استقلال شهرهائی منجر شد که فقط از عهده خود برمی آمدند یا حداکثر مانند سوئیس حالت کنفدراسیونی پیدا می کردند. طبعاً از پیامدهای این وضع، یافتن فرمولهای خاصی برای توسعه در آلمان و ایتالیا بود که شاهد ایجاد متأخر دولت همراه با وسعت گرفتن ادعاهای مشارکت در طول قرن نوزدهم بودند. به همین سان در زمینه روابط بین الملل هم این ویژگی عامل بی ثباتی و برانگیزنده از دولتهائی بود که می خواستند بر قسمتی از این کمر بند شهرها دست پیدا کنند.^{۱۳}

۲-۲) - رگان به تفاوت فوق تفاوت دیگری می افزاید که این بار منبعت از متغیرهای فرهنگی بوده و قاره اروپا را براساس محور شمال - جنوب تقسیم می کند. اگر وجوه افتراق دیگر اساساً بر شرایط ساخت دولت تأثیر می گذارد، این وجه اخیر بیشتر ناظر بر فرهنگ ساخت ملی است. در واقع، نویسنده یادآور می شود که توسعه ملی در اروپای شمالی راهی را دنبال کرده که از اصلاح دینی متأثر بوده و با اروپای جنوبی که در هاله کاتولیسیسم و ضد اصلاح باقی مانده، تفاوت داشته است.

مسلماً پروتستانتیسم از همان آغاز به ادغام دیوانسالاری کلیسایی و ساختار دولت دنیوی کمک کرد. این پدیده که با قطع رابطه بازم همراه بود، سریعاً هویت ملی دولتهای جدید را مشخص ساخت. بعلاوه، کلیساهای جدیداً دولتی شده به صورت کارگزاران یکپارچه سازی فرهنگی و ناشر احساسات ملی درآمدند. برعکس، در اروپای کاتولیک، کلیسا به حفظ خصوصیت فوق سرزمینی خود ادامه داد و فقط بعدها آنها به طور خیلی حاشیه ای در شکوفائی ملی مشارکت کرد. رگان از این امر چنین نتیجه می گیرد که نظامهای سیاسی شمال اروپا توانستند سریعتر به مرحله ساخت

متغیرهای سرزمینی هم به نوبه خود به دامنه نظارتی مربوط می شوند که مراکز درحال پیدایش می توانستند به برکت نیروهای اداری و نظامی، بر پیرامون خود اعمال کنند. از این رو، متغیرهای نوع دوم عمدتاً ناظر بر منابع قهری هستند ولی موضع ژئوپلیتیک مراکز و امکانات واقعی آنها برای نفوذ در محیط و در پیرامونهای سایر مراکز را نیز شامل می شوند. بالاخره، متغیرهای فرهنگی میزان همگونی قومی و زبانی مردم تحت نظارت مرکز جدید را مورد توجه قرار می دهد؛ همچنین به سطح ملی شدن فرهنگ که متعاقباً در جهت اصلاحات پروتستانی صورت گرفته است نیز نظر دارد.

بدین سان، ما با مجموعه ای از متغیرهای متنوع و غیر سلسله مراتبی سروکار داریم که راه را از تحلیل اقتصادی تر آندرسون جدا می کند. توسعه سیاسی در الگوی رگان تا حدی استقلال خود را بازمی یابد و بنیانی فرهنگی پیدا می کند که به شرایط پیدایش احساسات ملی مربوط می شود. این بازسازی روش شناسی نتیجه ای مضاعف دارد: در درجه اول امکان روشن ساختن تفاوتهای جدیدی را در تحقق روندهای تمرکز سیاسی به وجود می آورد و در نتیجه به طبقه بندی پیچیده تری از فرمولهای ایجاد دولت و ملت می انجامد. این بازسازی همچنین به پیدایش الگویی کمک می کند که به دنبال روشی انتزاعی برای پیوند متغیرها نبوده و در نتیجه از هرگونه توضیح نظری و عامی در مورد نوسازی سیاسی رویگردان است.

۲) - نقشه مفهومی اروپا

تلفیق سه دسته از متغیرها که در بالا بدان اشاره کردیم، به رگان امکان می دهد چند نوع توسعه سیاسی را از هم متمایز سازد که در نقشه مفهومی او نمایان است:

در این نقشه تقابل مضاعفی به نمایش گذاشته می شود که از یک سو ناظر است بر رویارویی شرق و غرب که آندرسون و والرشترین توضیح داده بودند و از سوی دیگر بر تقابل شمال و جنوب که برخاسته از متغیرهای فرهنگی است.

۲-۱) - تفاوت شرق و غرب [اروپا] در الگوی رگان از تأثیر همزمان متغیرهای اقتصادی و سرزمینی ناشی می شود. براساس متغیرهای اقتصادی، نحوه شکل گیری دولت - ملت در غرب بر پایه اقتصاد شهری و تجاری در مقابل دولت - ملت در شرق قرار می گیرد که متکی بر اقتصاد کشاورزی است. اگر در فرانسه و انگلستان جهش پولی سریعاً به انگیزه قابل ملاحظه ای برای ایجاد دولت تبدیل شد، نخبگان مرکز در اروپای شرقی، برعکس می بایست تنها به اتکای اشرافیت زمیندار به ایجاد یک دستگاه دیوانی مرکز بسنده کنند. رگان نیز همگام با آندرسون و والرشترین یادآور می شود که این تناقض عمیقاً بر اشکال توسعه سیاسی اثر گذاشته و توجیه گر تفاوتی است که این دو نوع جامعه را چه به لحاظ سازماندهی درونی و چه به لحاظ دامنه مشارکت سیاسی رودرروی یکدیگر می گذارد.^{۱۴} در عین حال، نویسنده نشان می دهد که دخالت متغیرهای سرزمینی تقابل اول را جرح و تعدیل می کند. نظارت و نفوذ مراکز جدید در سرزمینهای حاشیه آقیانوس اطلس با آنچه در حوزه تجاری واقع بین مدیترانه و دریای شمال مشاهده

ملی و دولتی برسند و به سطحی دست یابند که بتوانند پیش از استقرار رژیمهای سیاسی مردمی به یک فرهنگ سیاسی محکم و یکپارچه دست یابند. در مقابل، جوامع اروپای جنوبی با تأخیر و به سختی توانستند قدم در این راه بگذارند، آنهم با جهت گیری ظریف به سوی دنیوی شدن (فرانسه) یا در سایه شکل خاصی از ادغام کلیسا و دولت (دولتهای ضد اصلاحات مذهبی).^{۱۵}

در عین حال، رگان یادآور می شود که اجرای این فرمولهای متفاوت توسعه سیاسی خود تحت تأثیر سطحی از همگونگی فرهنگی مردم قرار دارد. از این رو طبیعی است که مرزهای جغرافیایی در زمان شکل گیری دولتهای ملی با مرزهای زبانی مطابقت نداشته باشد و به گونه ای کلی تر ادعاهای ملی ضرورتاً با جاه طلبی های مراکز سیاسی مقارن نباشد. حتی اگر این مسئله در اروپای شمالی از حدت کمتری برخوردار باشد، پرواضح است که این متغیر جدید تابع هیچگونه عامل ماتقدم جغرافیایی نیست. این متغیر فقط به توضیح شرایط خاص توسعه هر نظام سیاسی پرداخته و به بحرانهائی توجه دارد که هر یک از این نظامها در هنگام ورود به دوره مشارکت سیاسی مردمی با آن روبرو بوده اند.

تفکیک الگوهای تک سر و چند سر از نظر تجربی موقعی اهمیت خود را نشان می دهد که به کارآئی تمرکز در فعالیتهای عمده اقتصادی (صنعت، تجارت، بانک، بیمه) توجه کنیم و میزان شکافی را که مناطق یک کشور را در فرایند فعالیتهای اقتصادی از هم جدا می کند مدنظر قرار دهیم. فرانسه، انگلستان، بلژیک، اتریش و دانمارک برعکس آلمان، ایتالیا، هلند و سوئیس چونان جامعه ای تک سر ظاهر شدند و سوئد، نروژ و فنلاند هم موضع بینابینی اتخاذ کردند.^{۱۸}

در مجموع، متغیرهای ساخته و پرداخته رگان به قدری متعدد و مستقل از یکدیگر تعریف شده که نقشه مفهومی منتج از آن چیزی جز موارد مجزائی که پهلوی هم قرار گرفته نیست و هر یک از این موارد هم شکل تخفیف ناپذیری از ساخت ملی و دولتی را منعکس می کند. چنین روشی نسبت به روش آندرسون و والرشتاین از این مزیت برخوردار است که فهرست مشروحتر و پیچیده تری از تفاوتها و ویژگیهای جوامع اروپائی را بر ما عرضه می دارد. در عوض، این روش باید از توضیح سلسله مراتبی و منسجم [سیستماتیک] توسعه سیاسی چشم پوشیده و از تحلیل جامعه شناختی پدیده های عام و جهانشمولی که مدعی تحلیل آنها بود فاصله بگیرد.^{۱۶} در ورای بحث استقلال سیاست در این دو برداشت، شاهد تقابل دو شیوه به کارگیری تاریخ آنهم در یک دیدگاه، نسبت به توسعه سیاسی هستیم: آندرسون و والرشتاین برای نشان دادن تفاوت گذاری در رشد عاملی که از قبل به عنوان عامل تعیین کننده تعریف کرده بودند، به تاریخ متوسل می شوند، در حالی که رگان تاریخ را به گونه ای تجربی تر به کار می گیرد و به طریق یادآوری زمانی به بررسی عواملی می پردازد که به هر نحو بر اشکال مختلف دگرگونی اثر گذاشته اند. ولی رگان در نهایت، نه توانسته موازنه این عوامل را نشان دهد و نه روابط درونی آنها را.

اما هر نظام سیاسی با هر ساختار جغرافیائی که باشد با خطر تنش بین مرکز و پیرامونهاش روبروست. این تنشها موقعی تشدید می شود که پیرامونها از منابع خاص خود در زمینه های سرزمینی (ساختار سرزمینی خاص خویش، موقع استراتژیک...)، فرهنگی (هویت زبانی و مذهبی) یا اقتصادی (استقلال نسبت به بازار مرکز، ثروتهای دیگر) برخوردار باشند. در عین حال، رگان به حق یادآور می شود که این منابع به یک اندازه منشاء اعتراضات پیرامونی نیستند. عوامل از نوع سرزمینی و بویژه فرهنگی تعیین کنندگی بیشتری دارند تا عوامل اقتصادی که بیشتر در زمان فقر پیرامون (به عنوان قربانی استعمار داخلی)^{۱۹} اهمیت پیدا می کنند تا در زمان وفور. همیشه یک هویت مقوم فرهنگی در هر شرایطی قدرت بسیج گری بیشتری دارد و زمانی بر شدت ادعاهای آن افزوده می شود که شرایط اقتصاد نامساعدتر باشد (ژورا*، ایرلند شمالی، ادیج علیا*، کروس...). بالاخره نویسنده با تأثیر شتاب بخش دو نوع حوادث اشاره می کند که یکی نشر اصول و اعمال دموکراتیک است و دیگری عمومیت یافتن دولتهای رفاهی که از این نقطه نظر اهمیتش کمتر از انقلاب صنعتی نیست.^{۲۰}

این تحلیل امکان تفسیر و فهم اهداف و استراتژیهای را فراهم می آورد که در حرکتها و بسیج پیرامون مشاهده می شود. این حرکتها شدیداً به طبیعت و سازمان سرزمینی، سازمان دولتی و شیوه نفوذ مرکز در پیرامون بستگی دارد. بدین سان، جهت گیری شناخت شناسی رگان را مورد تأیید قرار می دهیم، زیرا ابزار ذهنی لازم را برای فهم واقعیت اشکال رابطه بین مرکز و پیرامون در اختیار ما می گذارد. ارجاع به تاریخ هم شناخت تفاوتها را امکان پذیر و به تهیه قضایائی کمک می کند که در پرتو آن می توان به توضیح هر تجربه تاریخی پرداخت. در عین حال، این تجارب تاریخی بیشتر جنبه استقرائی و توصیفی دارند تا حالت تبیینی.

۲-۳ - تحلیل پیرامون و رابطه آن با مرکز آخرین فصل اثر رگان را تشکیل می دهد. نویسنده با یادآوری نقشه مفهومی خود سعی در توضیح و طبقه بندی اوضاع پیرامون دارد که در چارچوبه تاریخ اروپا ابداع شده و موجد الگوهای سازماندهی وحدت گرا یا فدرال بوده و احتمالاً به شکل گیری حرکتهای بسیج در پیرامون کمک کرده است.^{۱۷}

رگان سعی دارد شیوه های متفاوت ساخت یافت سرزمینی را که با ساخت ملی و دولتی مقارن بوده است تحلیل نماید. وی یادآور

(دنباله دارد)



اقتصاد مکتب پولی

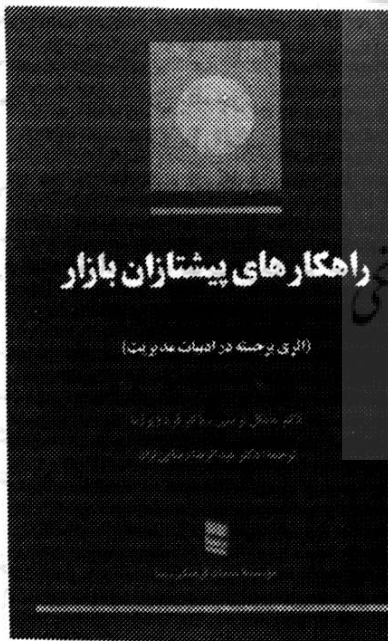
میلتون فریدمن

ترجمه: دکتر مهدی تقوی

دکتر حسن مدرکیان

مرکز آموزش مدیریت دولتی

۱۳۷۵ - ۵۵۰ تومان



راهکارهای پیشازان بازار

(البری بوکس در ادبیات مدیریت)

دکتر امیر تهرانی و دکتر حسن مدرکیان

ترجمه: دکتر امیر تهرانی

مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

راهکارهای پیشازان باز

دکتر مایکل تریسی - دکتر فردریزما

ترجمه: دکتر عبدالرضا رضایی نژاد

مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

۱۳۷۵ - ۷۰۰ تومان

پانویشت:

۱. برای اطلاع بیشتر رگ به

Badie (B), Birnbaum (P), *Sociologie de l'Etat*, Paris, Grasset 1979.

2. Wallerstein (I), *The Modern World System*, New York, Academic Press, 1974.

- *The Capitalist World Economy*, Cambridge Uni. 1979.

3. C. Tilly, *The Formation of National State in Western Europe*, Princeton University, 1975, pp. 28-31.

4. P. Anderson, *Lineages of Absolutist State*, London, NLB, 1974.

- M. Hechter, «Lineages of the Capitalist State», *American Journal of Sociologie*, March 1977.

5. op. cit., pp. 221 et sqq.

6. Ibid. pp. 27 et sqq; pp. 49 et sqq; cf, Anderson (P) *Les Passage de l'antiquité au Feodalisme*, Paris, Maspero, 1977.

- assi, Strayer (J), *Les origines médiévales de l'Etat Moderne*, Paris, Payot, 1979.

7. Lineage, op. cit. p. 19.

8. Ibid, pp. 205 et sqq.

9. Ibid, pp. 198 et sqq.

10. Ibid, pp. 203-220 et pp. 40 et sqq.

۱۱. این فرضیه در کتاب جامعه‌شناسی دولت (بیرن بوم) آمده است و در مقاله هکتر:

Hechter: «Regional Modes of Production and Patterns of State Formation in Western Europe», *American Journal Sociology*, March 1980, pp 1061-1094.

۱۲. این قسمت از تحلیل رگان موضوع مقالات متعددی است:

«Cities, States and Nations» in Eisenstadt and Rokkan, *Building States and Nations*, 1973;

«Dimensions of State Formation» in C. Tilly, *The Formation of National States in Western Europe*, Princeton, 1975;

«Un model geo - économique et geo - politique de quelques sources de variation en Europe de l'ouest» AFSP, des 1976.

13. Rokkan (S), «Cities, States and Nations...» op. cit. p. 81.

14. Ibid., pp. 79-80.

15. Rokkan (S), «Dimension of State Formation...» op. cit., pp. 581-583.

۱۶. احتیاط توضیحی رگان را آلارت و والن هم که الگوی او را دستگاه مفهومی که قادر به تعیین علت خاص هر مورد تاریخی است، لقب داده‌اند مورد توجه قرار داده‌اند:

Allardt (E), Vallen (H), «S. Rokkan: On Intellectual Profile», in Torsvik, op. cit., p. 34.

17. Rokkan (S), Urwin (D), «Economy, Territory, Identity», op. cit, ch. 2.

18. Ibid., pp. 40-et sqq.

19. Hechter (M), *Internal Colonialism*, London, Routledge, 1975.

•• Jura منطقه‌ای کوهستانی در مرز فرانسه و سوئیس.

•• - Haut Adige.

20. Rokkan (S), Urwin (D), op. cit., pp. 124-140.

این نویسندگان، بیرامون خارجی (دورتر از مرکز مثل اسکاتلند و برتانی) را از بیرامونهای متداخل (که بین دو مرکز قرار گرفته‌اند مثل آلاس و ادیچ علیا) تفکیک می‌کنند.